

تأملی بر نسبت میان تحول مفهوم وستفالیایی دولت - ملت و تضمین صلح جهانی از منظر حقوق بین‌الملل

کلیه علی مشهدی / دانشیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل دانشگاه قم

Ehsan.Shakib69@gmail.com

احسان شکیب‌نژاد / کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه قم

موسی کرمی / دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه قم

دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۵ - پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

چکیده

تضعیف حاکمیت بلامنازع وستفالیایی، با بروز و گسترش جهانی‌شدن، به‌خصوص از دهه ۱۹۹۰ به این سو، رشد و سرعت بیشتری به خود گرفت. امروزه، ما شاهد گذار از اطلاق‌گرایی و اقتدارگرایی دولت‌ها به سوی پاسخ‌گویی آنها در برابر مردم جهان و جامعه بین‌المللی هستیم؛ یعنی با تحول مفهوم دولت-ملت و دگرگونی کارکرد آن روبرویم. یکی از پیامدهای قابل مطالعه این تحول مفهومی و دگرگونی کارکردی به سان محصول جهانی‌شدن، بررسی نسبت آن با تضمین صلح جهانی، در بستر حقوق بین‌الملل است. به نظر می‌رسد به رغم چالش‌ها و موانع موجود، با کاهش قدرت و اختیارات دولت‌ها در سطح جهان و به‌طور خاص در چارچوب قواعد و سازمان‌های بین‌المللی و از خلال افزایش همکاری‌های جهانی و هم‌سازسازی‌های رویکردی میان دول، به سوی فراهم‌سازی و تضمین صلح جهانی پیش می‌رویم. این مقاله با شیوه‌توصیفی-تحلیلی، به تبیین نسبت میان تحول و دگرگونی مفهوم دولت - ملت و تضمین صلح جهانی از منظر حقوق بین‌الملل می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: دولت-ملت، جهانی‌شدن، صلح، حاکمیت، نظام بین‌الملل.

یکی از پدیده‌های نوینی که در شئون و عرصه‌های گوناگون زندگی بشری، به کانون توجهات بین‌المللی شده است، جهانی شدن (Globalization) می‌باشد. سالیانی است که مفهوم «جهانی شدن» در مرکز غالب مباحث سیاسی، اقتصادی و جامعه‌شناختی قرار دارد (گیدنز، ۱۹۹۸، ص ۲۸). هر چند در تعریف جهانی شدن، بیش از هر چیز وجه اقتصادی آن مورد تأکید قرار گرفته، ولی این پدیدار دارای ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و فناورانه نیز می‌باشد (نادمی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۳). به طور خاص، جهانی شدن موجب دگرگونی در مفهوم و جایگاه سنتی دولت-ملت و ارتقای آن، به قالبی از مفهوم «فراوستفالیایی» و متعاقباً شکل‌گیری یا به بیان دقیق‌تر، پیشروی در شکل‌گیری جامعه جهانی گردید. از این رهگذر، جهانی شدن تأثیرات و پیامدهای شگرفی در فرهنگ و مناسبات بین‌المللی بر جای گذاشت. ترویج اندیشه جهان‌میهنی در سطح روابط میان ملل و اقوام، ارتقای فرهنگ سیاسی در سطح جهان، تبدیل اقتدار سنتی جوامع به قدرت نظام‌مند و رقابتی، گسترش حقوق شهروندی، تقویت و رشد آگاهی در قالب جامعه مدنی، تحول در بینش‌های سیاسی، تغییر شیوه نگرش به حیات سیاسی، شکل‌گیری تبادل اطلاعات، عقاید، افکار و ارزش‌های سیاسی در سطح کلان و بین‌المللی و نهادمند شدن آزادی انتخاب در چارچوب الگوهای توسعه سیاسی، بخش چشمگیری از پیامدهای این پدیده در عرصه سیاسی و در سطح جهانی است (تاملینسون، ۱۹۹۹، ص ۹۵).

به نظر می‌رسد که یکی از حوزه‌های متأثر از جهانی شدن را می‌توان عرصه صلح بین‌المللی به شمار آورد. این موضوع، همواره مورد توجه محققان بسیاری قرار گرفته است (دریدا، ۲۰۰۲، ص ۱۵۷-۱۷۶). امروزه مقوله صلح و متعلقات آن، از چنان اهمیتی در روابط و حقوق بین‌الملل برخوردار است که منشور ملل متحد، به مثابه قانون اساسی کشورهای عضو جامعه بین‌المللی، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را نخستین اصل و پایه تحقق سایر اصول و اهداف می‌داند. از سوی دیگر، «همان‌گونه که یکی از معانی اسلام صلح و یکی از نام‌های خداوند، سلام به معنای صلح و شعار مسلمانان نسبت به عموم انسان‌ها در هنگام ملاقات با آنان سلام؛ یعنی اظهار صلح است، هدف و دعوت تمام ادیان الهی و پیامبران، برقراری صلح در همه سطوح جامعه و جهان است» (موسوی، ۱۳۹۴، ص ۳۵). حق زیستن در صلح (Right to live in peace)، به عنوان یکی از حق‌های بشری در اسناد بین‌المللی گوناگونی همانند میثاق بریان-کلوگ، منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل، در باب اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان کشورها وفق منشور ملل متحد، سند نهایی کنفرانس هلسینکی، کنوانسیون امریکایی حقوق بشر و...، به‌طور صریح یا ضمنی ذکر و مورد شناسایی قرار گرفته است (عباسی، ۱۳۹۰، ص ۴۰۲-۴۰۱).

به نظر می‌رسد، یکی از اصلی‌ترین پیامدهای تغییر در نگرش به مفهوم «دولت-ملت»، در شعاع و چارچوب پدیده جهانی شدن، تغییر سازکارهای صلح بین‌المللی است. موضوعی که از طریق موازن ناظر بر حقوق حاکم بر شناسایی دولت‌ها، حل مسالمت‌آمیز اختلافات میان دولت‌ها و ارتقای صلح اقتصادی میسر گشته است؛ موضوعی که می‌تواند و بلکه ضرورت است مورد پژوهش قرار گیرد. در این راستا، نگارندگان در نوشتار فرارو در نظر دارند، به روشی توصیفی-تحلیلی و با به‌کارگیری منابع کتابخانه‌ای، به تجزیه و تحلیل نقش جهانی شدن در تحول مفهوم دولت-ملت و تأثیر آن بر تضمین صلح بین‌المللی مبادرت کنند. بدین منظور، در دو بخش اصلی به بررسی تأثیر جهانی شدن بر کارکرد و گستره اختیارات دولت‌ها و نقش جهانی شدن در تحول سازکارهای تأمین صلح جهانی خواهیم پرداخت.

جهانی شدن و کارکرد و گستره اختیارات دولت‌ها: از سنت‌گرایی تا جامعه جهانی

مفهوم «حاکمیت دولت»، بسته به نقش دولت در اعمال اقتدارات حاکمیتی در درون مرزهای سرزمینی و حدود استقلال عمل دولت‌ها در جامعه بین‌الملل و در تقابل با سایر کشورها، در گذر زمان به آشکال متفاوتی بوده است. اگرچه در ابتدا قلمرو حاکمیتی دولت‌ها، نامحدود و غیرمقید به اصول متقن و الزام‌آور بین‌المللی بود، ولی به تدریج اقتدار دولت رو به افول گذاشت. این موضوع خود را در محدودسازی اختیارات و حاکمیت دولت‌ها، در نتیجه بروز مفهوم «جهانی شدن» در جامعه بین‌الملل و میل به کاهش مناقشات میان دولت‌ها در جهت ارتقای صلح میان‌دولتی جلوه‌گر ساخت.

۱. مفهوم‌شناسی جهانی شدن

«جهانی شدن» از ریشه انگلیسی (Globe)، به معنای جهان اخذ شده که به معنای پدیداری شبکه بین‌المللی متعلق به یک نظام اقتصادی و اجتماعی است. یکی از نخستین کاربردهای واژه «جهانی شدن» به سال ۱۹۳۰ باز می‌گردد که در نشریه‌ای با نام «به سوی آموزش جدید» (Towards New Education)، در رابطه با تجربیات بشری در امر آموزش مورد تصریح قرار گرفت (سالامون گایکواد، ۲۰۱۵، ص ۱). مفهوم «جهانی شدن»، همپای گسترش صنایع غربی در بخش اقتصادی شکل گرفت. جرقه این امر، به سال ۱۸۹۷ باز می‌گردد که چارلز راسل تازل (Charles Russell Tazel)، از اصطلاح «شرکت‌های غول پیکر» برای اشاره به مؤسسات و شرکت‌های تجاری بزرگ آن عصر استفاده نمود. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰، هر دو اصطلاح به‌طور متناوب از سوی اقتصاددانان و محققان علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت. در کنار نقش شرکت‌های تجاری فراملی، در پیدایش مفهوم جهانی شدن، ورود فضای مجازی در زندگی بشر نیز نقش بسزایی در این موضوع داشته است. پس از سال ۱۹۷۲، که اینترنت از انحصار دولت ایالات متحده خارج شد و به تدریج گسترش یافت و سراسر جهان را در بر گرفت، این بحث مطرح گردید که مرزهای جغرافیایی نیز به تبع آن دچار تغییر شده‌اند. این موضوع، از آن جهت حایز اهمیت

است که مفاهیمی چون حاکمیت، استقلال و اصول حقوق بین‌الملل، از جمله اصل منع مداخله در امور داخلی کشورها در پرتو مفهوم مرز معنا پیدا می‌کند.

پس از جنگ سرد، اصطلاح «جهانی شدن» معنای به هم پیوستگی هر چه بیش‌تر جهان، در ابعاد اقتصادی و اطلاعاتی به خود گرفت (اینوزمتسف، ۲۰۰۸، ص ۴۶-۴۷). رولاند رابرتسون، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه آبردین، نخستین فردی بود که تعریفی از جهانی شدن ارائه کرد. به اعتقاد وی، جهانی شدن عبارت است از: «درک جهان؛ درک بالاتری از جهان به عنوان یک کشور» (رابرتسون، ۱۹۹۲، ص ۵۸). دو جامعه‌شناس دیگر، مارتین آبرو و الیزابت کینگ نیز جهانی شدن را به عنوان «همه‌فراوندهایی که در طی آن ملت‌های جهان در یک جامعه‌ی واحد جهانی جای می‌گیرند» تعریف می‌کنند (آبرو و کینگ، ۱۹۹۰، ص ۸). در تعریفی جامع‌تر، جهانی شدن به منزله‌ی فرایندی است که موجب کوچک‌سازی جهان، کاهش مسافت‌ها و قرابت هر چه بیش‌تر سایر مسائل گردیده و موجب ارتقای تعاملات فراینده‌ی اشخاص در سرتاسر دنیا می‌شود (لارسون، ۲۰۰۱، ص ۹).

جهانی شدن، متشکل از جنبه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی است. در این راستا، صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۰، چهار رکن مبنایی تشکیل‌دهنده‌ی جهانی شدن را شناسایی کرد که عبارتند از: تجارت و مبادلات، سرمایه‌گذاری و جنبش سرمایه‌داری، مهاجرت و انتشار دانش. در عین حال، باید میان مفهوم «جهانی شدن» با مفاهیم «جهانی‌سازی» (Globalizing) و «جهان‌گرایی» (Globalism) قائل به تفکیک شد. تفاوت جهانی شدن و جهانی‌سازی، ناشی از تفاوت نگاه به فرایندی است که در سه دهه‌ی اخیر، ابتدا در بعد سیاسی با تأسیس سازمان ملل متحد و نهادهای بین‌المللی زیرمجموعه‌ی آن و گسترش دموکراسی غربی به سایر کشورها، سپس در بعد اقتصادی با گسترش مرزها (واقعی و مجازی)، همراه با آزادسازی اقتصاد بازار و محدودسازی نظارت دولت - در واقع نظارت‌زدایی از دولت - در امور اقتصادی، که به فرایند جهانی شدن تعبیر شده و محتوای ملموس و انتظار مشروع آن «شهروند جهانی شدن» است، شکل گرفت. درحالی که جهانی‌گرایی، آشکارترین روندهای موجود در شناخت واقعیت جهان کنونی است که به نمود هرچه بیش‌تر خصایص مرتبط با جهانی شدن در زندگی روزمره‌ی بشریت می‌پردازد (خانیکی، ۱۳۹۲، ص ۱۲-۱۴).

۲. مفهوم وستفالیایی دولت - ملت

نظم جامعه‌ی ملل اروپا، نزدیک به هزار سال بر اصول دین مسیح استوار بود و روحانیون بر تمام فعالیت‌های اجتماعی و انفرادی این دوره نظارت کامل داشتند. در چنین شرایطی، هیچ تغییر و تحولی نمی‌توانست به وجود آید، مگر اینکه تشکیلات گذشته را متزلزل سازد. این تحول از سال ۱۵۲۰ و با پیاختیاری لوتر و پیدایش نهضت پروتستانیسم علیه کلیسای کاتولیک و قدرت پاپ آغاز و آشکار شد. همزمان، نهضت کالونیسیم، که توسط ژان کالون ایجاد شده و رهبری می‌شد، ضربه‌ی دیگری بر ارکان قدرت پاپ وارد ساخت. به این ترتیب، بر وحدت مسیحیت و قدرت کلیسا،

که در شخص پاپ متمرکز بود، شکستی بزرگ وارد آمد و هسته مرکزی جامعه مسیحی اروپا ضعیف گردید. پس از این، مدت‌ها کشمکش میان دو قدرت آسمانی و زمینی؛ یعنی پاپ و امپراطور، سرانجام به شکست هر دو انجامید و این دو، جای خود را به قدرت‌های جدیدی که دولت‌ها باشند، دادند. از این دوره به «شکست مذهب» و پیروزی سیاست یاد و تعبیر شده است. شکست مورد نخست و پیروزی مورد دوم به خصوص پس از جنگ‌های سی‌ساله در کنگره وستفالی مسلم و مسجل گردید و میدان برای رشد و ترقی پدیده‌هایی نوپیدا؛ یعنی دولت‌های مستقل و واجد حقوق برابر خالی گردید (ذوالعین، ۱۳۸۸، ص ۲۱۳-۲۱۶).

بروز صلح وستفالی، در قالب معاهدات وستفالی به عنوان مظهر اراده جمعی دولت‌ها در راستای ایجاد صلح جهانی، نه تنها بیانگر پایان جنگ‌های سی ساله، بلکه اختتام فدرالیسم و تأسیس کشورهای مدرن با نهادهای دولتی مرکزی بود که توانستند ساکنان خود را کنترل نموده، و از آنها در برابر کشورهای دیگر دفاع کند. از آنجاکه آن دولت‌ها مجبور به همزیستی با یکدیگر بودند، الزاماً قواعد مشترکی بر عملکرد خارجی آنها حاکم شد. اگرچه قواعد ابتدایی، از برهه‌ای که جوامع متمدن پدیدار شدند، در حال گسترش بود، اما از میانه‌های سده هفدهم شروع به تکامل به آن چیزی نمود که ما امروز آن را به عنوان حقوق بین‌الملل می‌شناسیم (آست، ۲۰۱۰، ص ۳). در گذشته، حاکمیت مطلق و محض کشورها، بیانگر تعیین روابط حقوقی و سیاسی میان کشورها بود. در این دوران، دکتترین تحدید ارادی، با تکیه بر اراده دولت‌ها، آزادی نامحدودی به دولت‌ها در قبول یا عدم قبول قواعد حقوقی داده و اصل تعهد و التزام نسبت به قواعد حقوقی بسیار سست و متزلزل گذشت. از این‌رو، حقوق بین‌الملل در این دوران بر اراده صرف دولت‌ها مستقر گردید (وکیل، ۱۳۹۰، ص ۴۰-۴۱).

در این دوره، مفهوم «وستفالیایی» دولت-ملت، بیانگر گستره اختیارات حاکمیتی دولت‌ها در نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آمد. مفهوم «حاکمیت» در نوشته‌های نظریه‌پردازان سیاسی از قبیل ژان بدن، توماس هابز و سپس جان لاک و ژان ژاک روسو متولد شد. مطابق با مفهوم حاکمیت در این دوره، دولت‌ها از استقلال و خودمختاری مطلق برخوردار و صرفاً پاسخگوی تمایلات حاکمان خود، یا اراده مردم هستند. بنابراین، دولت‌ها به هیچ‌یک مقام بالاتری، نه به خداوند، نه یک نظم اخلاقی، یا یک آرمان ایدئولوژیکی، پایبند نبودند. دولت‌ها به هیچ چیزی جز خودشان پاسخگو نبوده و ایجاد یک قاعده حقوقی نیز تنها تا اندازه‌ای بین ملت‌ها شدنی بود که آنها به طور خاص، نسبت به ملت‌ها شدن به چنین قواعدی رضایت داده باشند (بدرمن، ۲۰۰۲، ص ۴). بر این اساس، دولت‌ها برای استمرار موقعیت سیاسی خویش لازم بود که عناصر بنیادین حاکمیت از جمله نفوذناپذیری مرزها را حفظ کند. این دیدگاه، امروزه نیز هواخواهانی دارد. مطابق نظر این گروه، هیچ‌گاه جامعه ملی بر اثر فرآیندهایی از جمله جهانی‌شدن از جامعه سیاسی پیشی نمی‌گیرد، بلکه همواره جامعه ملی محصول جامعه سیاسی باقی خواهد ماند (هابرمس، ۲۰۰۰، ص ۷۶). گروهی که از آنها به عنوان «سنت‌گرایان» یاد می‌شود، بر این باورند که دولت بهترین نهاد حاکمیتی

موجود برای قانونگذاری، صاحب مشروعیت دموکراتیک، مقدمات عملی و دارای بازوی اجرایی برای اعمال مقررات است (مایر-اسکونبرگر، ۲۰۰۲، ص ۸). در نتیجه، هیچ نهاد دیگری در سطح فراتر از دولت‌ها، شایسته اعمال حاکمیت میان ملت‌ها به شمار نمی‌آید. چنین تفسیری از حاکمیت، که هیچ قدرت بالاتری از دولت-ملت وجود ندارد، موجب می‌شود که هیچ قاعده‌ای از حقوق بین‌الملل واجد اعتبار تلقی نگردد، مگر اینکه دولت مذکور به آن رضایت داده باشد. نتیجه‌ای که اگرچه در وادی عمل امکان‌پذیر به نظر می‌رسد، اما در قواعد نظام بین‌الملل کنونی، منجر به مسئولیت بین‌المللی کشورها می‌گردد. چنانکه مواد ۱ و ۲ پیش‌نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل، در زمینه مسئولیت دولت، بر مسئولیت هر دولت نسبت به اعمال متخلفانه ارتكابی منتسب به آن دولت، فارغ از عنوان تهمد بین‌المللی تأکید دارند. هم‌چنان که اعمال موسع صلاحیت سرزمینی بدون منبای مشروع بین‌المللی، موجب مداخله در حاکمیت سایر کشورها بوده و مسئولیت بین‌المللی دولت را به همراه خواهد داشت (شکیب‌نژاد، ۱۳۹۶، ص ۱۳۹). از سوی دیگر، دولت‌ها نسبت به اعمال ارتكابی توسط تابعان خود نیز واجد مسئولیت بین‌المللی می‌باشند. همان‌طور که در قضیه کانال کورفو نمود یافت، چنانچه دولتی اجازه دهد از قلمرو سرزمینی‌اش برای انجام فعالیت‌های غیرقانونی علیه دولت‌های دیگر استفاده شود، عملی ناقض قواعد حقوق بین‌الملل مرتکب شده و منجر به مسئولیت بین‌المللی دولت مزبور خواهد شد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۴۸، پاراگراف ۲۲).

۳. مفهوم فرااستفالیایی دولت - ملت

از پیدایش دولت در جامعه بین‌الملل، به بزرگ‌ترین واقعه اجتماعی-اقتصادی-سیاسی و حقوقی، که در تاریخ بشر روی داده، یاد شده است (ذوالعین، ۱۳۸۸، ص ۲۴۷). فرضیه شخصیت دولت، که در اصل یک فرضیه تجریدی و انتزاعی از جامعه بین‌الملل و روابط بین دول بود، در سده‌های هجدهم و نوزدهم مورد بحث و مطالعه فراوان واقع گردید. برخی نویسندگان و فیلسوفان این دوره، در تجسم این شخص خیالی راه اغراق پیمودند، به گونه‌ای که حتی دولت را از افراد تشکیل‌دهنده آن جدا فرض کردند. همین فرضیه نادرست، موجب پیدایش افکار میهن‌پرستانه افراطی، که چیزی جز دولت‌پرستی نبود، گردید. از جمله نویسندگانی که به فرضیه دولت اهمیت فراوان داد، تامس هابز بود که کتاب خود راجع به دولت را لویاتان (Leviathan)، غول افسانه‌ای تورات، نامید؛ مقصود او از این نام‌گذاری، نشان دادن شخصیت و عظمت دولت بود که تمام قدرت‌ها را در خود جمع داشت. نویسندگان آلمانی هم در این دوره، به فرضیه دولت اهمیت فراوان می‌دادند و به ویژه باورهای هگل، که برای دولت اهمیتی فوق‌العاده قائل بود و اراده آن را مافوق همه اراده‌ها می‌دانست، در بسیاری از مکاتب حقوق بین‌الملل مؤثر واقع گردید (همان، ص ۲۴۸). بی‌گمان اتخاذ چنین رویکردی در قبال دولت، به عنوان موجودیتی مطلق‌العنان، که هیچ اراده‌ای برتر از اراده خود را به رسمیت نمی‌شناسد، نتیجه‌ای جز عدم اعتقاد به وجود حقوق بین‌الملل، به مثابه یک نظام حقوقی در بر نداشت. شاهد این سخن، قرار گرفتن شخصیت‌های همچون هابز و هگل و هواداران آنها در میان منکران وجود

حقوق بین‌الملل است. از این رو، «بسیاری از نویسندگان نامدار حقوق بین‌الملل علیه شخصیت حقوقی و فرضی دولت‌ها بپاخواستند و آن را مخالف حقوق و حقیقت اعلام کردند» (همان، ص ۲۴۹).

از سوی دیگر، همزمان با افزایش مناسبات سیاسی و تجاری و توسعه روابط میان کشورها، دولت‌ها به ناچار برای حفظ و ارتقای سطح مبادلاتی خود، نسبت به کاهش سطح تمایلات حاکمیتی گذشته خویش اقدام نمودند. به تدریج، مفهوم قدیمی «وستفالیایی» در مورد حق یک دولت-ملت در انحصارسازی صلاحیت‌های خاص خود، در ارتباط با قلمرو و شهروندانش به طرق بسیاری بی‌اعتبار شد (جکسون، ۲۰۱۰، ص ۷۸۲). دیری نپایید که این اختیار مطلق دولت‌ها، تحت‌الشعاع پدیده جهانی شدن و پیدایش مفهوم حقوق بین‌الملل قرار گرفت. در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، اغلب نظریه‌پردازان در جست‌وجوی پارادایم جدیدی، در تقابل با نظم سنتی دولت - ملت هستند و به جهان‌گرایی و یا جهان‌شمولی معتقد شده‌اند. این عده معتقدند که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰، از طریق انقلاب اطلاعات و سرعت انتشار فناوری‌های پیچیده، جهان‌شمولی تحقق یافته است. فضای مجازی، به شدت نظام قانون‌گذاری مبتنی بر مرزهای فضاهای فیزیکی و تحت حاکمیت قواعد مدون سرزمینی را منقلب ساخت (جانسون و پست، ۱۹۹۶، ص ۱۳۷۰). در واقع، لازمه اعمال صلاحیت توسط دولت‌ها، وجود مرزهای دقیق است تا مقررات دولتی در قلمرو آن عینیت یابند. در حالی که خصیصه جهان‌شمول ارتباطات الکترونیک، توسل به قواعد مبتنی بر مرزهای فیزیکی در این فضا را با چالش مواجه ساخته و در نتیجه، هرگونه انتظام‌بخشی در این عرصه را با مشکلاتی در حیطه اجرایی مواجه نموده است (هانتز، ۲۰۰۳، ص ۴۴۶-۴۴۷).

پیدایش جهان‌شمولی در پیوند با گسترش همکاری و وابستگی میان کشورها است. این وابستگی متقابل، تا اندازه زیادی ناشی از حاکم شدن ساختارهای نظام سرمایه‌داری و تحولات تکنولوژیکی - ارتباطی است. به هر حال، وابستگی متقابل یکی از جنبه‌های مهم سنتی حاکمیت؛ یعنی «نفوذناپذیری مرزها» را هرچه بیشتر «نفوذپذیر» ساخته است. جهانی شدن، در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زمینه شکل‌گیری یک حاکمیت جهانی یا فراملی را به وجود آورده است. از این رو، برخلاف نظام وستفالیایی، که حاکمیت ملی عمدتاً ناشی از جریان‌ات و پوشش‌های داخلی بوده، اکنون دولت‌ها ناظر و شاهد نیروهای فراوان خارجی هستند که بر آنها اثر می‌گذرانند؛ بدین معنا که از یک سو، حاکمیت ملی مجبور به تعامل با نیروهای فروملی و از سوی دیگر مجبور به تعامل با نیروهای فراملی است. بنابراین، اکنون میزان فشار یا عدم فشار حاکمیت ملی توسط نیروهای مربوط به حاکمیت جهانی، تابع همسویی یا عدم همسویی حاکمیت ملی دولت‌ها با حاکمیت جهانی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است (ابراهیمی، ۱۳۸۵، ص ۳۲-۳۳). وضعیتی که در آن می‌توان از افول دولت در مفهوم «وستفالیایی» و «لوایاتانی» و ظهور دولت فرا یا پس‌وستفالیایی سخن راند؛ حاکمیتی که همچون دوران نخست افسارگسیخته و بی‌قید و بند نیست، تنها اراده خود را به رسمیت نمی‌شناسد و موجب تلقی عدم حقوق بین‌الملل نمی‌گردد.

۴. جامعه جهانی

بروز و گسترش هرچه بیشتر پدیده جهانی شدن، منجر به کاهش طیف وسیعی از اقتدارات، به خصوص در قلمرو برون مرزی دولت‌ها گردید و مدیریت جامعه بین‌الملل را از استقلال مطلق کشورها و حالت مدیریتی نقطه به نقطه، به مدیریت یکپارچه بین‌المللی در قالب مفهوم جامعه جهانی مبدل ساخت. گسترش مفهوم «جامعه جهانی» همپای دکنترین نئولیبرالیسم، که خواهان اصالت مالکیت خصوصی و اعطای نقش نظارتی صرف به دولت بود، به عنوان نتایج محتوم وضعیت دنیای کنونی ما قلمداد می‌شد. مطابق این مفهوم، در یک جامعه جهانی (دهکده جهانی)، یک نوع پیوستگی و ارتباط میان همه افراد موجود است. از این رو، به منظور ایجاد ارتباط وسیع‌تر میان همه آحاد در سطح جهانی، لازم است جهانی همگن‌تر فراهم شده و به ارزش‌های مشترک بشریت، نسبت به مؤلفه‌های قومی و نژادی تأکید بیشتری گردد. مطابق حالت پیشرفته این نظریه، افراد دیگر شهروندان کشورهای خود نبوده، بلکه شهروندان یک جهان واحد به حساب می‌آیند (مایکلز، ۲۰۱۳، ص ۲۸۹-۳۰۳). حقوق بین‌الملل در حال حاضر، به حدود حقیقی خود، که جامعه کل بشریت می‌باشد، نزدیک شده است. می‌توان، هرچند با اغماض، از جهانی شدن حقوق بین‌الملل سخن به میان آورد. مقصود از «جهانی شدن حقوق بین‌الملل»، توسعه جغرافیایی این شعبه از حقوق هم به خارج (منظور توسعه به سرزمین‌ها و قلمروهایی است که در آغاز پیدایش حقوق بین‌الملل مشمول آن نبودند)، که می‌توان آن را گسترش برون مرزی حقوق بین‌الملل به شمار آورد و هم به داخل قلمرو دولت‌ها (مقصود توسعه جغرافیایی و انسانی حقوق بین‌الملل و در بر گرفتن سرزمین‌های غیرمشمول و افراد بشر است) که می‌توان از آن، به «گسترش درون مرزی» یاد کرد (ذوالعین، ۱۳۸۸، ص ۳۱۲-۳۱۳).

با این حال، تأثیر جهانی شدن در حوزه اختیارات دولت‌ها به شکل یکسانی نبوده است. علت این امر، اختلاف سطح نگرش و توسعه یافتگی کشورهای مختلف است. به تبع، سطح جهانی شدن در کشورهای اروپایی و آفریقایی قابل قیاس با یکدیگر نبوده است. همان گونه که بیان شد، جهانی شدن سطح اختیارات و اقتدارات دولت‌ها را تحت تأثیر خود قرار داد. عناصر متشکله دولت، به عنوان قلمرو، جمعیت و حاکمیت شناخته می‌شوند. از این رو، تحول اقتدارات دولت به موجب جهانی شدن در جامعه جهانی، موجب تأثیر و تحول در عناصر متشکله دولت خواهد شد. یکپارچگی قلمرو و سرزمین، به عنوان نخستین و مهم‌ترین عنصر تشکیل دهنده یک دولت مطرح است. جهانی شدن، از طریق کوتاه کردن راه‌های مواصلاتی و بهبود حمل و نقل و از جانب دیگر، توسعه زیر ساخت‌های مجازی، خصیصه‌های سنتی سرزمین را مورد چالش قرار داده است (اسنایدر، ۱۹۹۹، ص ۳۳۴). در گذشته جمعیت کشورها متشکل از اقوام و نژادی بود که دارای بیشترین علقه، نسبت به موطن خویش بودند. در حالی که جهانی شدن از طریق توسعه روز افزون مهاجرت، موجب شده است جمعیت کشورها از حالت یکپارچه و منسجم خارج شده و درصد قابل توجهی از ساکنان کشورها به اتباع دیگر کشورها و مهاجرین اختصاص یابد.

همچنین این اصل سنتی، که یک شخص صرفاً از جهت تابعیت به یک دولت-ملت متعلق است، جای خود را به پذیرش پدیدهٔ تابعیت مضاعف (Multiple Nationality) داده است. از سوی دیگر، توسعهٔ موازین حقوق بشری منعکس در قواعد حقوق بین‌الملل نظیر اصل رفتار مطابق حداقل استاندارد بین‌المللی عدالت و اصل رفتار ملی، موجب اعطای حقوق شهروندی مشابه با اتباع داخلی و حتی امتیازاتی فراتر به اتباع بیگانهٔ مقیم در خاک کشور دیگر گردید. تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت، به عنوان عنصر سوم مشکلهٔ دولت در پیوند با حقوق بین‌الملل مدرن است. حقوق بین‌الملل با فرسودن دیوار حاکمیت دولت، ارادهٔ دولت را برای تقنین در قلمروهای داخلی و بین‌المللی، دچار چالش‌های فکری و عملی کرده است. به ویژه مفهوم «حقوق بشر»، از ابتدای تأسیس سازمان ملل متحد در این روند مؤثر بوده و در کنار سایر مفاهیم (نظیر صلح و امنیت بین‌المللی)، موجب شده است حقوق بین‌الملل ضمن ایجاد تعهد در حوزه‌هایی جهانشمول به جهانی شدن حقوق کمک کند. به ویژه می‌توان به تغییر فضای حقوق بین‌المللی از ساحتی دو جانبه‌گرایانه، به سوی اهداف چندجانبه، بین‌الملل‌گرایانه و جهان‌شمول اشاره کرد که ساختار، هنجارها و اهداف حقوق بین‌الملل را نگرشی تازه بخشیده است. در همین چارچوب، گاه ادعا می‌شود دولت‌ها یک وظیفهٔ کلی برای هماهنگ ساختن حقوق ملی خود با تعهدات ناشی از حقوق بین‌الملل دارند. بر اساس این رهیافت، که در قضیهٔ تبادل جمعیت یونانی و ترک (دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی، ۱۹۲۵، پاراگراف ۲۲) اتخاذ شد، این هماهنگی تعهد اولیه بوده و هرگونه نقض تعهد ماهوی، می‌تواند موجب مسئولیت ثانویه شود (جلالی و مقامی، ۱۳۹۰، ص ۹۸-۹۹).

نقش جهانی شدن در تحول سازکارهای تأمین صلح جهانی

برخلاف روابط پیشین میان دولت‌ها، که عموماً به صورت رو در رو بود، توسعهٔ مناسبات تجاری همراه با ارتقای فناوری‌های ارتباطی، ضمن از میان برداشتن مرزهای سرزمینی، روابط میان کشورها را وارد قلمرو جدیدی کرده است. جهانی شدن در روابط میان دولت‌ها، در روابط بین‌الملل حیطةٔ اختیارات کشورها را در مواجهه با یکدیگر کاهش داد و در نتیجه، موجب انتظام‌بخشی هر چه بیش‌تر مناسبات میان دولت‌ها و پیدایش اصول مبتنی بر تضمین صلح جهانی گردید. سه چالش اساسی، در رابطه با تأثیر جهانی شدن بر روابط بین‌المللی عبارتند از: گستردگی، شدت و سرعت جهانی شدن در عصر حاضر، که در مجموع تأثیراتی را در رابطه با نظامات داخلی و بین‌المللی ایجاد کند (هلد و دیگران، ۱۹۹۹، ص ۱۴-۲۸). جلوهٔ بارز این امر در حوزهٔ صلاحیتی دولت‌ها، در راستای اعمال حاکمیت متجلی است. در گذشته، دولت‌ها با اتکا بر اصل صلاحیت سرزمینی نسبت به اعمال مقررات خاص خود، در قلمرو داخلی خویش مبادرت می‌نمودند. از آنجا که اصل سرزمینی بودن صلاحیت از مفهوم «حاکمیت دولت» نشأت می‌گیرد، هیچ قدرت دیگری در محدودهٔ حیطةٔ اقتدار آن دولت حق دخالت نداشت (بلدسو، ۱۳۷۵،

ص ۱۵۳-۱۵۴). جهانی شدن همزمان با به هم تنیدگی مناسبات کشورها در عرصه روابط بین‌الملل، موجب ارتقای قواعد حقوق بین‌الملل از حالت سنتی، به وضعیتی مدرن گردید که پایه‌گذار حقوق بین‌الملل نوین شد. بر این مبنا، اصول و قواعد پیشین دچار تغییرات ماهیتی و کارکردی شده و اصول نوینی در قالب معاهدات و عرف مورد پذیرش و اجماع جامعه بین‌الملل قرار گرفته‌اند که عمده آنها نقش بی‌مانندی در تضمین صلح و امنیت جهانی ایفا نموده‌اند. در این بخش، اثر جهانی شدن بر سیر تحولی قواعد حقوقی سه حیطة کلیدی در عرصه بین‌الملل، که همواره مورد چالش و نزاع میان کشورها بوده‌اند؛ یعنی حقوق حاکم بر شناسایی دولت‌ها، حقوق حاکم بر مختصات مسلحانه و حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی، بررسی و تحلیل می‌گردد.

۱. حقوق حاکم بر شناسایی دولت‌ها

دولت‌ها، مفهوم محوری و تابع اصلی حقوق بین‌الملل به شمار می‌روند. برای اینکه دولتی بتواند در دنیایی جهانی شده با سایر دول رابطه شود، باید دیگر دولت‌ها آن را به عنوان دولتی مستقل بپذیرند و در این قامت و چارچوب با او رفتار کنند. شناسایی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل، اقدامی سیاسی است که بر منافع و ارزیابی‌های فردی دولت‌ها ابتناء دارد. با این حال، در اعطای شناسایی، می‌بایست استدلال‌های حقوقی دست بالا را داشته باشند. دولت شناسایی‌کننده، باید تصمیم خود در خصوص شناسایی دولتی دیگر را بر چارچوبی حقوقی پایه‌ریزی نماید که عمل شناسایی را معتبر و مقبول می‌سازد (مهمتی، ۲۰۱۶، ص ۲۴۰). دولت‌ها با شناسایی یکدیگر، به موجودیت همدیگر احترام گذاشته و در نتیجه، به حق حیات در عرصه بین‌المللی دست می‌یابند (قوام و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

با گسترش جهانی شدن، قواعد حقوق بین‌الملل از حالت سنتی، به وضعیتی مدرن ارتقا یافت. در این زمینه، اصول حقوقی حاکم بر روابط میان کشورها، دچار تغییرات ساختاری شدند. سازمان‌های بین‌المللی، به خصوص سازمان ملل متحد نقش مؤثری در همسان‌سازی مناسبات میان کشورها و ارتقای صلح جهانی داشته‌اند. قواعد حاکم بر حقوق بین‌الملل، پس از جنگ جهانی دوم و پیدایش سازمان ملل متحد، عاملی محدودکننده بر حاکمیت انحصاری دولت‌ها به شمار می‌آید. نمونه بارز این امر، انعقاد معاهدات صلح و همکاری بین‌المللی در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای است. پیدایش اصول حقوقی، همچون اصل احترام به برابری کشورها و تساوی حاکمیت اعضای ملل متحد، قواعد حاکم بر شناسایی دولت‌ها را توسعه بخشید. در گذشته، و با تکیه بر مفهوم وستفالیایی دولت - ملت، قدرت و اقتدار نظامی و سیاسی، عاملی در راه گسترش سلطه و کشورگشایی به شمار می‌آمد و استعمارگری تا پیش از تدوین نظام جدید بین‌الملل، امری مرسوم شناخته می‌شد.

شناسایی دولت‌ها از قرن هجدهم میلادی به بعد، همزمان با به رسمیت شناختن اصل حق بر تعیین سرنوشت در روابط بین‌الملل رایج شد. مطابق این مفهوم، کشور جدیدالتأسیس مطابق با ضوابط و معیارهای حقوقی، توسط کشورهای دیگر مورد پذیرش واقع می‌گردد. در این راستا، اصولی مورد پذیرش جامعه بین‌المللی قرار گرفته است.

مطابق اصل منع شناسایی زودرس، چنانچه جامعه‌ای پیش از احراز شرایط لازم، به‌عنوان کشور مورد شناسایی قرار گیرد، عمل شناسایی زودرس صورت گرفته و این اقدام مخالف حقوق بین‌الملل و اقدامی غیردوستانه نسبت به دولت اصلی است. بر اساس اصل منع استرداد شناسایی، استرداد شناسایی از سوی یک دولت، تغییری در وضعیت وجودی دولت از پیش شناسایی شده ایجاد نخواهد کرد. در آخر، طبق اصل منع شناسایی دولت‌های ایجاد شده به وسیله زور معروف، به دکتربین استیمسون (Stimson Doctrine)، دولت‌ها می‌باید از شناسایی دولت‌هایی که از طریق تجاوز ایجاد شده‌اند، خودداری کند (سعد و کیل، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۵۷). به دنبال تأسیس سازمان ملل متحد و تشکیل شورای قیمومت، مطابق با ماده ۷۶ منشور ملل متحد تحکیم صلح و امنیت بین‌المللی و کمک به پیشرفت همه‌جانبه دولت‌های تحت قیمومت و سوق تدریجی آنها به سوی استقلال، به عنوان اهداف این نهاد مورد تصریح قرار گرفت. بنابراین، به تدریج و با استقلال سرزمین‌ها در وادی عمل دیگر کشوری، به عنوان یک دولت تحت قیمومت و فاقد استقلال سیاسی در عرصه جهانی وجود ندارد.

۲. حقوق حاکم بر مخاصمات مسلحانه

حقوق مخاصمات مسلحانه، به دو دسته تقسیم می‌گردد: نخست، حق قانونی و مشروع یک کشور، در توسل به جنگ است که حقوق بر جنگ نامیده می‌شود. دوم، حقوق ناظر بر روند مخاصمات پس از توسل به جنگ است که عموماً در حمایت از قربانیان جنگی نمود یافته و تحت عنوان «حقوق در جنگ» و همچنین حقوق بشردوستانه‌ی بین‌المللی شناخته می‌شود (ر.ک. گسلین، ۲۰۰۹، ص ۴۵۹-۴۶۸ و کوترولیس، ۲۰۱۳، ص ۱۵۷-۱۹۴). نمود بارز تأثیر جهانی شدن بر حل اختلافات بین‌المللی میان کشورها و تأمین صلح جهانی، در انعقاد معاهدات صلح در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای متجلی است. جنگ عادلانه، یگانه راهکار حل اختلافات بین‌المللی به شمار می‌آید که در دوران وستفالیایی حاکمیت کارکرد داشت. مطابق این مفهوم، جنگ به مثابه ابزاری برای اجرا و برقراری عدالت توسط کشور آسیب دیده، علیه کشور مهاجم و اجبار آن کشور، به جبران غرامت صورت می‌گرفت. در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی، مفهوم دیگری از جنگ تحت عنوان جنگ قانونی یا جنگ رسمی، به منصفه ظهور رسید. در این دوره، لازمه مشروعیت بخشی به جنگ، اقدام به آن توسط یک حکومت و اعلام رسمی آغاز جنگ، پیش از توسل به آن بود. علاوه بر آن، پاره‌ای از اصول از قبیل دستگیری یا اخراج افراد دشمن، مصادره اموال، ممنوعیت پرداخت بدهی و تجارت با دشمن و اخراج دیپلمات‌ها، بر روابط میان دولت‌های درگیر مخاصمه در زمان جنگ و پس از صلح حاکم بود. همچنین، معاهدات صلح منعقد در این زمان، به صورت دوجانبه بود. معاهدات صلح منعقد میان کشورها شامل پاره‌ای از اصول بنیادین پیرامون نظم بین‌المللی بوده‌اند. اصل بی‌طرفی مذهبی، مسئولیت مشترک دولت‌ها در حفظ صلح و ثبات جهانی، نقش ویژه قدرت‌های بزرگی در این باره و توازن قدرت، از زمره اصول مورد اشاره می‌باشند.

پس از جنگ جهانی اول و تأسیس جامعه ملل، میثاق جامعه ممنوعیت جنگ را به شکلی محدود مورد شناسایی قرار داد. علاوه بر این، میثاق بریان-کلوگ، به عنوان یک سند عام برای اولین بار ممنوعیت مطلق و نامشروط جنگ را به تصویب رساند. این امر، پس از تأسیس سازمان ملل و تصویب منشور ملل متحد انسجام و استحکام بیش‌تری یافت. اجرای صلح در قرن بیست و یکم، واجد تغییرات معنایی نسبت به معاهدات صلح سابق بود. میزان تخاصمات مسلحانه بین‌المللی، پس از سال ۱۹۴۵ به میزان قابل توجهی کاهش یافت. عمده دلیل این موضوع، ناشی از تحول و برداشت از مفهوم جنگ و دولت-ملت و لزوم احترام به مرزهای سرزمینی بود. دوم اینکه روند مخاصمات در این دوره از حالت بین‌المللی به مخاصمات درون سرزمینی با دخالت کشور ثالث تغییر شکل داد. به علاوه، تأکید بر حقوق بشردوستانه در زمان جنگ و الزامات مقرر در موازین حقوق بشری، که پس از جنگ حاکم است، موجب شد روند صلح‌آمیز در عصر کنونی، به طور غالبی دنبال گردد (لسافر، ۲۰۱۲، ص ۷۱-۹۴). رویکرد مثبت در تحول کارکرد سازمان‌های بین‌المللی، در زمینه تضمین صلح جهانی، اقدام به عملیات صلح توسط سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، نظیر سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا است. بر این اساس، ائتلافی از کشورها در قالب یک گروه، مسئولیت مقابله با تهدیدات علیه صلح را بر عهده می‌گیرند.

منشور ملل متحد در فصول ششم و هفتم خود، مواد اصلی مرتبط با حل و فصل اختلافات بین‌المللی و شیوه‌های مواجهه با آنها و ایجاد نظم بین‌المللی را مندرج ساخته است. ماده ۳۹ منشور ملل متحد، عوامل مخل صلح جهانی را شامل «تهدید علیه صلح»، «تقص صلح» و «تجاوز» قلمداد نموده و مواد ۴۱ و ۴۲ منشور را ضامن اجرا دانسته است. عملیات حفظ صلح، مستقیماً توسط سازمان ملل متحد و طبق ماده ۴۰ منشور ملل متحد پیگیری می‌گردد. سه شرط حیاتی در اعمال عملیات حفظ صلح، عبارتند از: رضایت طرفین متخاصم، بی‌طرفی و عدم توسل به زور؛ مگر در صورت دفاع مشروع و ضرورت. در این راستا، اغلب عملیات حفظ صلح تا پیش از سال ۱۹۸۹ به صورت غیرمسلحانه برای نظارت بر آتش‌بس میان کشورها، عمدتاً در منطقه خاورمیانه متمرکز بود. در نتیجه، امکان مداخله سخت‌گیرانه‌تر سازمان ملل فراهم نمی‌شد. از این رو، ضعف ساختاری عملیات حفظ صلح، منجر به بروز فجایی گردیده؛ نظیر آنچه در بوسنی و هرزگوین، رواندا و سومالی در سکوت و عدم دخالت محکم سازمان ملل روی داد. کشورهای توسعه‌یافته، به‌ویژه پنج عضو دائم شورای امنیت، نقش اصلی را در جهت‌دهی به سیاست‌های سازمان ملل دارند. این امر، از طریق مدیریت عملیات شورای امنیت، تحت فصل هفت منشور ملل متحد و مطابق مواد ۴۳، ۴۵ و ۴۷ این منشور و از سوی دیگر، با توسل به راه‌اندازی موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای نظیر ناتو صورت می‌گیرد. این وضعیت، علاوه بر امکان سوءاستفاده از سازکارهای بین‌المللی در جهت منافع ملی کشورهای مذکور، نقش کشورهای درحال توسعه و توسعه‌نیافته را در مدیریت تأمین صلح جهانی با محدودیت روبرو می‌سازد. افزون بر این، ساختار فعلی حاکم بر عرصه بین‌الملل، باید در جهت تقویت نقش غالب کشورها، از

طریق فعالیت مستمر موسسات مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در فقر زدایی و حمایت سازمان ملل، متحد از همکاری‌های منطقه‌ای نظیر آسه‌آن ترمیم یابد (لاباچ و دیگران، ۲۰۰۴، ص ۶-۷). همچنین، گزارش سال ۲۰۰۳ دبیرکل سازمان ملل متحد، در خصوص منازعات مسلحانه خواستار اعمال حاکمیت قانون در قالب احترام به قواعد بنیادین حقوق بشر، در این رابطه بوده است (سازمان ملل، ۲۰۰۳، پاراگراف ۱۲).

۳. حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی

در تعریف «جهانی شدن»، بیش از هر چیز مفهوم و جنبه اقتصادی آن غلبه دارد. به همین دلیل، به مقوله جهانی شدن بیشتر با نگاه اقتصادی نگریسته می‌شود (نادمی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۳). وجه اقتصادی جهانی شدن، از تبدیل دنیا به جهانی بدون مرزهای اقتصادی و نظام‌های اقتصادی در حال ادغام خبر می‌دهد که در آن، بنیان‌های جهانی مشترک و شرکت‌های بین‌المللی ذی‌نفوذ در همه اقتصادهای داخلی، بدون دخالت و رهبری دولت‌ها هدایت می‌شوند. در واقع، بخش‌های اقتصادی متأثر از جهانی شدن، به مرحله‌ای می‌رسد که خود را از دولت‌های ملی مستقل می‌داند (ماربر، ۱۹۹۸، ص ۱۳). یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت جهانی شدن اقتصاد، نقش روزافزون شرکت‌های چندملیتی و مجموعه‌ای از شرکت‌های صنعتی، خدماتی و اطلاع‌رسانی با فعالیت‌های متنوع است که فارغ از محدوده‌های جغرافیایی شکل گرفتند و بدون تبعیت از مردم، یا یک منطقه جغرافیایی خاص، یا سیاست دولت‌ها فعالیت می‌کنند. همگی این موارد، حاکی از کاهش دخالت دولت‌ها در جهت‌گیری تجاری، مالی و اقتصادی جهان، در شرایط فعلی و به شکل شدیدتر در آینده می‌باشد (الپالی، ۱۹۹۳، ص ۱۷۵-۱۷۹). به این ترتیب، در بُعد اقتصادی جهانی شدن می‌توان گفت: جهانی شدن نوعی نظام بازار آزاد اقتصاد است که حتی در برخی وجوه، به صورت تحمیلی روی می‌دهد. یکی از اهداف بنیادین جهانی شدن در عرصه اقتصاد، از میان رفتن مرزهای اقتصادی و حذف موانع حقوقی قانونی در کشورهاست، به گونه‌ای که سرمایه‌ها به صورت آزاد به گردش درآیند. نکته دیگر در این بعد، حذف موانع و مرزهای گمرکی و جهانی شدن رقابت‌ها می‌باشد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹، ص ۳۴۰). این رهیافت، بیشتر بر فرایند جهانی شدن اقتصاد تأکید دارد و بر نظریه نظام جهانی یا سرمایه‌داری جهانی، گسترش سرمایه‌داری بازار آزاد به تمام نقاط جهان، ادغام بازارها، دولت‌های ملی و فناوری‌ها و فراهم ساختن زمینه دستیابی سریع‌تر و ارزان‌تر ملت‌ها، دولت‌ها و شرکت‌ها به تمام نقاط جهان مبتنی است (فریدمن، ۲۰۰۰، ص ۳۸).

در شرایط کنونی جهان حاضر، موضوع سرمایه‌گذاری خارجی از شاخص‌های مهم فرایند جهانی شدن اقتصاد و موجب رشد و از عوامل توسعه تجارت بین‌الملل در سطح جهان بوده و اهمیت این پدیده مالی در حوزه اقتصاد و تجارت بین‌الملل، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه آنگاه آشکار می‌گردد که این قبیل کشورها، به هر دلیل از فقدان منابع مالی و پولی داخلی خود رنج می‌برند و لاجرم تصمیم به جذب سرمایه خارجی با اشکال گوناگون آن گرفته و یا بهره‌گیری از منابع خارجی را برای اجرا و تداوم برنامه‌های توسعه اقتصادی و

تجاری کشور خویش و ضروری می‌بینند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، به عنوان یکی از مهم‌ترین شناسه‌های فعالیت‌های فرامرزی اقتصادی، در پی فرایند جهانی شدن افزایش یافته و از سال ۱۹۹۰ توسعه چشم‌گیری پیدا کرده است. بر خلاف حقوق تجارت بین‌الملل، که در چارچوب سازمان تجارت جهانی شکل نسبتاً ثابتی به خود گرفته، حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری همواره در حال تغییر است و تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی جهان قرار دارد (ضیایی، ۱۳۹۳، ص ۱۹۴). سرمایه‌گذاری خارجی، از عوامل عمده پیوند نظام اقتصادی و اقتصاد داخلی کشورها و به خصوص موجب ارتباط اقتصاد کشورهای در حال توسعه، یا در حال رشد با اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته و اقتصاد جهانی می‌باشد. در سرمایه‌گذاری خارجی، با انتقال مستقیم یا غیرمستقیم سرمایه، فناوری و تخصص و مدیریت، زمینه حضور این قبیل کشورهای سرمایه‌پذیر و در حال پیشرفت در اقتصاد و تجارت جهانی تقویت می‌گردد (بوجاری، ۱۳۹۴).

سازمان‌های بین‌المللی، نقش مؤثری در توسعه مفهوم «جهانی شدن» در مناسبات میان کشورها، در راستای ارتقای صلح جهانی در موضوعات گوناگون ایفا نموده‌اند. برای نمونه، در زمینه اقتصادی، سازمان تجارت جهانی با تعیین الگوهای واحد تجاری از اختلافات میان کشورها در زمینه اقتصادی کاسته و موجب نیل به صلح اقتصادی در سطح جهانی گشته است. البته، موضوع به هم پیوستگی و یکپارچه‌سازی قواعد حاکم بر مناسبات تجاری، برخی کشورها، به خصوص کشورهای در حال توسعه را نگران از دست دادن حاکمیت خویش در امور داخلی، به ویژه در زمینه موضوعات فرهنگی و بومی نموده است. در پاسخ به این ابهام و تعیین نقش دولت‌ها در حفاظت از هویت‌های ملی در مواجهه با پدیده جهانی شدن، سازمان ملل متحد طی یک کنفرانس بین‌المللی، با مشارکت قریب به اتفاق کشورها، پیش‌نویس کنوانسیون حمایت و ارتقای تنوع بیان‌های فرهنگی را در سال ۲۰۰۵ تنظیم کرد. این کنوانسیون، علاوه بر آنکه از قواعد حاکم بر سازمان تجارت جهانی تبعیت نمی‌کند، مقررات خاصی را نیز به پذیرش حاکمیت ملی در زمینه امور فرهنگی و بومی کشورها اختصاص داده است (سالامون گایکواد، پیشین، ص ۴). حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی را می‌توان محصول و نتیجه گسترش روابط اقتصادی بین‌المللی و یا به دیگر سخن، وابستگی متقابل اقتصادی کشورهای عضو جامعه بین‌المللی قلمداد کرد. توافقات حاصل میان کشورها در روابط اقتصادی، در پرتو مفهوم اقتصاد آزاد و پیدایش سازمان‌های اقتصادی و مالی جهانی در سطح جهانی و منطقه‌ای، از انحصارگرایی و مخاصمات اقتصادی جلوگیری کرده، و زمینه را برای توسعه صلح جهانی فراهم کرده است. حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی، با توسعه همکاری‌های بین‌المللی از رهگذر فعالیت‌های مشترک اقتصادی در میان کشورها، موجبات نزدیکی هر چه بیشتر و اشتراک منافع روزافزون اعضای جامعه بین‌المللی را فراهم آورده و در نتیجه، از دست‌آویزها و اسباب مناقشات خشونت‌آمیز کاسته است. از این رو، می‌توان آن را یکی از نویدها و برآیندهای عصر جهانی شدن برای ارتقا و تضمین صلح و امنیت بین‌المللی به شمار آورد.

نتیجه‌گیری

در دوران آغازین، مطابق با آموزهٔ تحدید ارادی و مفهوم «وستفالیایی دولت-ملت»، دولت‌ها در حوزهٔ اختیارات خویش، دارای اختیارات نامحدود بودند. از این رو، ایجاد هرگونه قاعدهٔ حقوقی در سطح بین‌المللی، تا میزانی امکان‌پذیر بود که دولت‌ها نسبت به اعمال این قواعد در قلمرو حاکمیتی خود رضایت می‌دادند. این امر، علاوه بر اینکه موجب ایجاد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در نتیجه، نقض تعهدات بین‌المللی گردید، مخاصمات وسیع و متعددی میان کشورها در سطح منطقه‌ای و جهانی نیز به دنبال داشت. به تدریج و با پیدایش مفهوم حقوق بین‌الملل و متعاقب معاهدهٔ صلح وستفالی، حاکمیت انحصاری دولت‌ها، از حالت خودمختاری مطلق خارج و قواعد مشترکی میان کشورها حاکم گردید. متعاقب پیدایش مفهوم «جهانی‌شدن» در اواخر دههٔ ۱۹۹۰ میلادی، مرزهای جغرافیایی و سنتی میان کشورها دچار تحول شد. در این راستا، پیوند اقتصادی میان کشورها از طریق توسعه مفهوم اقتصاد آزاد و محدودسازی نظارت دولت و همچنین، پیدایش و توسعهٔ فضای مجازی نقش بسزایی را ایفا نمودند. در نتیجه، افراد از قالب اتباع دولت‌ها، تبدیل به شهروندان جهانی شدند. این امر، بر روابط میان دولت‌ها در عرصهٔ جهانی تأثیرگذار بود. از این رو، حوزهٔ اختیارات و صلاحیت دولت‌ها نیز متحول گردید. برخلاف گذشته که دولت‌ها با تکیه بر اصل صلاحیت سرزمینی، قوانین و انتظامات خود را در قلمرو خویش اعمال می‌کرد، با دگرگونی مفهوم مرز و توسعهٔ مفهوم جهانی‌شدن، امکان اعمال قوانین یکجانبه توسط کشورها تا اندازهٔ زیادی سلب گردید.

افزون بر این، با توسعهٔ جهانی‌شدن، قواعد حقوق بین‌الملل از حالت سنتی، به وضعیتی مدرن ارتقا یافت. در این زمینه، اصول حقوقی حاکم بر روابط میان کشورها، دچار تغییرات ساختاری شدند. سازمان‌های بین‌المللی، به خصوص سازمان ملل متحد، نقش مؤثری در همسان‌سازی مناسبات میان کشورها و ارتقای صلح جهانی داشته‌اند. قواعد حاکم بر حقوق بین‌الملل، پس از جنگ جهانی دوم و پیدایش سازمان ملل متحد، عاملی محدودکننده بر حاکمیت انحصاری دولت‌ها به شمار می‌آید. نمونه بارز این امر، انعقاد معاهدات صلح و همکاری بین‌المللی در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای است. پیدایش اصول حقوقی، همچون اصل احترام به برابری کشورها و تساوی حاکمیت اعضای ملل متحد، قواعد حاکم بر شناسایی دولت‌ها را توسعه بخشید. در زمینهٔ مخاصمات مسلحانه، جهانی‌شدن همزمان با اصول منع توسل به زور و روابط مسالمت‌آمیز میان کشورها و تأکید بر حقوق بشردوستانه، در زمان جنگ و الزامات مقرر در موازین حقوق بشری، که پس از جنگ حاکم است، موجب گردید روند صلح‌آمیز در عصر کنونی، پیگیری شود. فصول ششم و هفتم منشور ملل متحد، سازکارهای اصلی پیرامون مقابله با تهدیدات علیه صلح جهانی را مقرر نمودند. علاوه بر این، توافقات حاصل میان کشورها در روابط اقتصادی در پرتو مفهوم اقتصاد آزاد و پیدایش سازمان‌های اقتصادی و مالی جهانی در سطح جهانی و منطقه‌ای، از انحصارگرایی و مخاصمات اقتصادی جلوگیری نموده، زمینه را برای توسعه صلح جهانی را فراهم آورده است.

به نظر می‌رسد، امروزه دیگر ادعاها و استدلال‌های منکران و مخالفان و تردیدکنندگان در وجود حقوق بین‌الملل، به مثابه شاخه حقوقی حاکم بر روابط بین‌الملل و ناظر بر جامعه بین‌المللی، به رغم یکجانبه‌گرایی‌ها و خودسری‌های گاه و بی‌گاه شمار اندکی از کشورها و قدرت‌ها در سطح جهان، جایگاه قابل‌اعتنایی در منظومه رو به رشد، گسترش و تکامل سپهر حقوقی بین‌المللی نداشته باشند و حاکمیت بلامنازع و ستفالیابی در هیئت لویاتان هابزی، جای خود را به حاکمیت فراستفالیابی، با مختصاتی در قالب پذیرش برتری قواعد و موازین حقوقی بین‌المللی، بر اراده یک‌جانبه دولت‌ها داده است. هر چند سوگمنده هنوز هم نمی‌توان به طور کامل و مطلق، سخن از شکست پیروان استیلای سیاست زور در روابط بین‌الملل و انتفای باورهای استدلال‌کنندگان معتقد به این رویه در جامعه بین‌المللی به میان آورد، ولی به نظر می‌رسد گرایش‌های صلح‌خواهانه و جنبش‌های صلح‌گرایانه، به صورت روزافزون در جامعه در حال شدن جهانی گسترش می‌یابند. حقوق بین‌الملل از دایره واجد الزام درون‌داتی اخلاقیات خارج شده و هم‌اکنون نظم و الزامی برون‌داتی بر رفتار دولت‌های جهان در کل حکمفرماست. این‌ها و دیگر امیدواری‌ها و نقاط روشن در بده رو به تکامل حقوق بین‌الملل در گذر تاریخ، نوید آن دارند که می‌توان به دنیایی که صلح و صلح‌جویی، اگر نگوییم تنها گرایش موجود، دست کم دست بالا را دارند، چشم امید دوخت. جهانی که در آن خودخواهی‌ها و خودسرانگی‌های دولت‌ها، به حداقل کاهش پیدا کرده و این انسانیت، برادری، برابری و صلح هستند که حکم می‌رانند؛ دنیایی نزدیک به آنچه پیامبران الهی وعده تحقق آن داده‌اند.

منابع

- ابراهیمی، شهروز، ۱۳۸۵، «حاکمیت فراوستفالیای: جهانی شدن و تعامل حاکمیت ملی با حاکمیت بین‌المللی با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران»، *دانش سیاسی*، ش ۴، ص ۵-۳۵.
- بلدسو، رابرت، ۱۳۷۵، *فرهنگ حقوق بین‌الملل*، ترجمه بهمن آقایی، تهران، گنج دانش.
- بوجاری، مسعود، ۱۳۹۴، *سرمایه‌گذاری خارجی در ایران و الزامات حقوقی آن در حوزه تجارت بین‌الملل*، تحریریه مجله الکترونیکی انجمن ایرانی روابط بین‌الملل، قابل دسترس در:
<http://www.iisa.ir/fa/AnnouncementDetails.aspx?AnnouncementId=51>
- جلالی، محمود، مقامی، امیر، ۱۳۹۰، «کارکرد حقوق بین‌الملل در فرآیند جهانی شدن حقوق»، *دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۱، ش ۳، ص ۹۷-۱۱۶.
- خانیکی، هادی، ۱۳۹۲، «جهانی شدن و ارتباطات؛ زمینه و چشم‌اندازهای نظری»، *مطالعات راهبردی جهانی شدن*، ش ۱۳، ص ۶-۳۳.
- ذوالعین، پرویز، ۱۳۸۸، *مبانی حقوق بین‌الملل عمومی*، چ ششم، تهران، وزارت خارجه.
- ساعد و کیل، امیر، ۱۳۹۰، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران، مجد.
- شکیب‌نژاد، احسان، ۱۳۹۶، *قانون‌گذاری در فضای سایبر از منظر حقوق بین‌الملل*، تهران، شهر دانش.
- ضیایی، سیدبایس، ۱۳۹۳، «جایگاه تعهدات زیست‌محیطی در حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری»، *پژوهش حقوق عمومی*، ش ۴۲، ص ۱۹۱-۲۲۴.
- عباسی، بیژن، ۱۳۹۰، *حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین*، تهران، دادگستر.
- قوام، عبدالعلی، بزرگر، کیهان و روان‌بده، امیر، ۱۳۹۳، «سازوکارهای شناسایی و تقویت بنیادهای صلح در روابط بین‌الملل»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۵، ش ۳، ص ۹-۳۲.
- مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۷۹، «هویت ملی در عصر جهانی شدن»، *مطالعات ملی*، دوره ۲، ش ۵، ص ۳۳۶-۳۴۵.
- موسوی، سیدفضل‌الله، ۱۳۹۴، *اسلام، پیام‌آور صلح و دوستی؛ برداشت‌هایی از دیدگاه اسلام در خصوص صلح با اشرار با استناد بین‌المللی*، چ دوم، تهران، خرسندی.
- نادمی، داوود، ۱۳۸۸، «دیدگاه‌های موافقان و مخالفان جهانی شدن»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۲۶۷ و ۲۶۸، ص ۱۴۲-۱۵۹.
- Aust, Anthony, 2010, *Handbook of International Law*, New York, Cambridge University Press.
- Albrow, Thomas and King, Elizabeth, 1990, *Globalization, Knowledge and Society*, London, Sage Publication.
- Giddens, Anthony, 1998, *The Third Way*, Cambridge, Polity Press.
- H. Jackson, John, 2010, "Sovereignty - Modern: A New Approach to an Outdated Concept", *Georgetown Law Faculty Publications*, 97(4), pp. 782-802.
- Habermas, Jürgen, 2000, *The Post-national Constellation: Political Essays*, Cambridge, MIT Press.
- Held, D., A McGrew, A., Goldblatt, D, Perraton, J., 1999, *Global Transformations: Politics, Economics, and Culture*, Stanford, Stanford University Press.
- Hunter, Dan, 2003, "Cyberspace as Place and the Tragedy of the Digital Anti-commons", *California Law Review*, 91(2), pp. 439-519.
- ICJ, Judgment, 1948, *Corfu Channel Case* (U.K. v. Albania).
- J. Bederman, David, 2002, *The Spirit of International Law*, Athens, The University of Georgia Press.

- Johnson, David R. and Post, David, 1996, "Law and Borders-i a In ml it eKyo 0- Cyberspace", *Stanford Law Review*, 48, pp. 1367-1402.
- L. Inozemtsev, Vladislav, 2008, "The Present Day Globalization", *Center of Postindustrial Society Research*, 1, pp. 46-47.
- Larsson, Thomas, 2001, *The Race to the Top: The Real Story of Globalization*, Washington D.C., Cato Institute.
- Laubach, Brigit, K. Preuss, Ulrich, Schmierer, Joscha and Stoll, Peter-Tobias, 2004, *The Role of International Law in a Globalized World: Security Policy Challenges for the International Order at the Outset of the 21st Century [Abridged Version]*, Berlin, Heinrich Böll Foundation.
- Marber, Peter, 1998, *From Third World to World Class: the Future of Emerging Market in the Global Economy*, New York, Perseus Books.
- Mayer-Schönberger, Viktor, 2002, "The Shape of Governance: Analyzing the World of Internet Regulation", *Virginia Journal of International Law*, 43, pp. 1-69.
- Mehmeti, Ermira, 2016, "Recognition in International Law: Recognition of States and European Integration -Legal and Political Considerations", *European Journal of Interdisciplinary Studies*, 2(2), pp. 240-263.
- Ollapally, Deepa, 1993, "The South Looks North: The Third World in the New World Order", *Current History*, 92(573), pp. 175-179.
- Permanent Court of International Justice, *Exchange of Greek and Turkish Populations*, 1925, Advisory Opinion No. 10.
- Robertson, Roland, 1992, *Globalization: Social Theory and Global Culture*, London, Sage Publication.
- Snyder, Francis, 1999, "Governing Economic Globalization: Global Legal Pluralism and European Law", *European Law Journal*, 5(4), pp. 334-374.
- Solomon Gaikwad, John, 2015, "Globalization: An Age Old Process", *International Journal of Art & Humanity Science*, 2(2), pp. 1-7.
- Tamlinson, John, 1999, *Globalization and Culture*, Cambridge, Polity Press.
- UN (12 September 2003), *Interim Report of the Secretary General on the Prevention of Armed Con ic* UN Doc. A/58/365-S/2003/888.
- Derrida, Jacques, 2002, "Mondialisation: la guerre ou la paix?.", *Divinatio*, 15, pp. 157-176.
- Geslin, Albane, 2009, "Du justum bellum au jus ad bellum: glissements conceptuels ou simples variations sémantiques?.", *Revue de métaphysique et de morale*, 4, pp. 459-468.
- Koutroulis, Vaios and Raphael Van Steenberghe, 2013, "Jus ad/contra bellum", *Le droit international humanitaire: un régime spécial de droit international?*, pp. 157-194.